

«بررسی آنیموس مثبت در شخصیت «فرنگیس» و آنیموس منفی در شخصیت «سودابه» بر اساس روان‌شناسی تحلیلی یونگ»

دکتر محمدحسین نیکداراصل^۱
دارا احمدیانی پی^۲

چکیده:

کتاب ارزنده‌ی شاهنامه فردوسی از جمله منابع بسیار غنی برای انجام پژوهش‌های میان‌رشته‌ای است که می‌توان آن را از منظر علم‌های گوناگون بررسی و تحلیل کرد. این امر ریشه در نگاه ژرف و دقیق فردوسی به همه‌زویا و ابعاد زندگی قهرمانان و شخصیت‌های داستانی و اسطوره‌های شاهنامه دارد. از سوی دیگر گسترش و عمق دانش‌هایی چون روانشناسی سبب رویکرد‌های نوی به اساطیر و داستان‌های رمزآمیز کهن شده است. کهن‌الگوها تصورات باستانی هستند که در بردارنده ناهشیار جمعی شخص محسوب می‌شوند. واکاوی کهن‌الگوها شیوه‌ای برای قرائت نقادانه متون ادبی و آثار هنری محسوب می‌شود. آنیموس یکی از مهمترین کهن‌الگوها در نظریه شخصیت یونگ است که به روان‌مردانه زن اشاره دارد و می‌تواند سازنده یا ویرانگر باشد.

در مقاله حاضر سعی بر آن شده است که با استفاده از نظریه روان‌شناسی یونگ، نقش آنیموس مثبت و منفی در شکل‌گیری شخصیت دو زن، (فرنگیس و سودابه) مورد بررسی قرار گیرد.
واژگان کلیدی: ۱. ناخودآگاه جمعی ۲. کهن‌الگو ۳. آنیموس مثبت و منفی ۴. فرنگیس ۵. سودابه

مقدمه:

نخستین بار زیگموند فروید روان‌کاوی شخصیت‌های داستانی را در آثار شکسپیر تجربه نمود. شاگردان او نیز در این کار از او پیروی کردند. ادگار آلن پو از جمله نویسندگانی بود که شخصیت‌های داستانی وی را شاگردان فروید تحلیل کردند. یونگ نامدارترین و برجسته‌ترین شاگردان فروید بود که مکتب روانشناسی تحلیلی را پایگذاری کرد. تأثیر کارهای کارل گوستاو یونگ و مکتبی که در روانشناسی به نام «روان‌شناسی تحلیلی» پایگذاری کرد، بر هنر و ادبیات کاملاً مشهود است. اما این بدان معنا نیست که تمام ویژگی‌های هنر و ادبیات را بر اساس شالوده‌ی کهن‌الگویی بتوان تفسیر کرد. نظریه شخصیت یونگ بر این فرض استوار است که پدیده‌های اسرارآمیز می‌توانند بر زندگی همه افراد تأثیر بگذارند. یونگ معتقد بود که هر شخصی نه تنها توسط تجربیات سرکوب‌شده‌ی خود بلکه به وسیله تجربیات هیجانی خاصی که از نیاکانش به او ارث رسیده است، برانگیخته می‌شود. به نظر او ذهن یا روان به دو سطح هشیار و ناهشیار تقسیم می‌شود. او سطح ناهشیار ذهن را به دو قسمت، ناهشیار شخصی و ناهشیار جمعی تقسیم نمود. (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۳)

ناهشیار شخصی همه تجربیات فراموش شده و آنهایی را که به طور نهفته درک می‌شوند، در بر می‌گیرد. محتویات ناهشیار شخصی عقده‌نمیده می‌شوند. «عقده، در هم آمیختگی عقاید مرتبطی است که حال و هوای هیجانی دارند.» (فیست جس و...، ۱۳۹۰: ۱۲۴)

تعدادی از عناصر ناهشیار جمعی که بسیار رشد یافته اند، کهن‌الگو یا آرکی تایپ نامیده می‌شوند. «آرکی تایپ بر گرفته از واژه‌ی آرکه تیپوس است. این واژه در زبان یونانی به معنای مدل و الگویی بوده است که چیزی را از روی آن می‌ساختند. مترجمان فارسی زبان معادل‌های مختلفی چون صورت‌ازلی، کهن‌الگو، صورت‌نوعی، نهادینه و سرنمون را برای این واژه به کار برده اند.» (انوشه، حسن ۱۳۷۶: ذیل سرنمون)

«کهن‌الگوها تصورات باستانی هستند که از ناهشیار جمعی حاصل می‌شوند. آنها از این نظر که مجموعه تصورات مرتبطی با حال و هوای هیجانی هستند به عقده‌ها شباهت دارند اما در حالی که عقده‌ها عناصر فردی ناهشیار

۱- استادیار دانشگاه یاسوج

۲- دانش‌آموخته دوره کارشناسی ارشد

شخصی هستند، کهن‌الگوها عمومیت دارند و محتویات ناهشیار جمعی را تشکیل می‌دهند.» (فیست جس و...: ۱۲۵، ۱۳۹۰)

مهمترین کهن‌الگوها عبارتند از:

Persona پرسونا: Shadow سایه: Anima آنیما: Animus آنیموس: Self خود:

آنیمای آنیموس

یونگ معتقد است همه انسان‌ها از نظر روانشناسی دوجنسیتی اند یعنی در سطح ناهشیار روان، هم از جنبه زنانه و هم مردانه برخوردار هستند. (یونگ و دیگران، ۱۳۷۸: ۳۰۴) آنیما یا عنصر مادینه، جنبه‌ی زنانه مرد است و آنیموس یا عنصر مردانه و عنصر نرینه، جنبه‌ی مردانه روان زن است.

آنیموس، تصویر یک مرد خاص و مشخص نیست. بلکه روح مردانه‌ی زن است که معمولاً تحت تاثیر شخصیت پدر شکل می‌گیرد. «این پدر است که به عنصر نرینه دختر خود اعتقادات حقیقی بی‌چون و چرا می‌بخشد و به آن جلوه‌های ویژه می‌دهد. اعتقاداتی که هیچ‌گونه رابطه‌ای با واقعیت دختر و مشکلات فردی وی ندارد» (یونگ و دیگران، ۱۳۷۸: ۲۸۷)

یونگ معتقد است که آنیموس مسئول تفکر و استدلال در زنان است. (فیست جس و...، ۱۳۱: ۱۳۹۰) آنچه که زن باید به آن توجه کند وجه مردانه روان خویش یا آنیموس است که در درون او نهفته است. بی‌گمان این جمله که می‌گویند «فردوسی در زنان مردانگی را دوست دارد» (ترابی، ۱۳۶۹: ۷۴) و اینکه در شاهنامه زنان بزرگ‌زانی هستند که بهره‌ای از مردانگی دارند، بیانگر آنیموس مثبت در زنان است هرچند که الفاظ با هم متفاوتند.

آن چیزی که در شاهنامه فردوسی شخصیت فرنگیس و سودابه را از یکدیگر متمایز می‌سازد و یکی را به عنوان شخصیت مثبت و دیگری را به عنوان شخصیتی منفی معرفی می‌نماید علاوه بر خصوصیات فردی شان، به سبب تمایز آنیموس در روان آنهاست. شخصیت این دو زن که هر دو بیگانه هستند (یکی از هاماوران و دیگری از توران) از این نظر با هم بررسی و مقایسه می‌شوند که هر دو به نوعی با سیاوش و شخصیت او مربوط هستند. یکی به عنوان آنیمای منفی روان سیاوش که مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد (سودابه) و دیگری آنیمای مثبت که با پذیرش توسط او همان چیزی را باعث می‌شود که یونگ از آن به عنوان «زوج الهی» یا «تکامل انسان» یاد می‌کند. (یونگ و دیگران، ۱۳۷۸: ۳۰۴)

فرنگیس، آنیموس مثبت (سازنده)

در شاهنامه، وی دختر بزرگ افراسیاب است که وقتی سیاوش به توران زمین رفت با پادرمیانی پیران ویسه (پس از آنکه دخترش جریره را به زنی او به او داد) آن دو با هم ازدواج کردند. بعد از ازدواج فرنگیس و سیاوش به سیاوش گرد رفتند تا مدت‌ها با هم زندگی کردند تا اینکه با بدگویی گرسیوز، افراسیاب فرمان قتل سیاوش را صادر کرد. او همچنین دستور داد که بر شکم فرنگیس آن قدر چوب بزنند تا جنین پنج ماهه‌ی او از بین برود اما با خواهش پیران این تصمیم عملی نشد. (فردوسی، ج ۳، ۱۴: ۱۳۷۳)

عنصر نرینه در ناخودآگاه زن، جنبه‌های مثبت و منفی دارد. «چنانچه زن عنصر مردانه یا آنیموسش را دریابد و به نفوذی که بر وی دارد دست یابد و به جای مقهور شدن با واقعیت آن برخورد کند در این صورت می‌تواند به گنجینه‌هایی از خرد و خلاقیت پنهان دست یابد.» (یونگ و دیگران، ۱۳۷۸: ۲۹۲)

اعمال و رفتار فرنگیس در شاهنامه فردوسی نشان‌دهنده این است که آنیموس در بعد سازنده و زاینده خود در او نمود پیدا کرده است. در عین حال او را می‌توان آنیمای مثبت برای شخصیت‌هایی مانند سیاوش و کیخسرو به حساب آورد که پیوستن آنیما و آنیموس مثبت تکامل کیخسرو را در پی دارد.

به عقیده‌ی یونگ زمانی انسانی به کمال انسانیت خود می‌رسد که آنیما یا عنصر مادینه و آنیموس یا عنصر نرینه در او به وحدت و یگانگی کامل برسند. وی در کتاب انسان و سمبل هایش در توضیح و تشریح مراحل مختلف کشف و تجلی آنیموس در روان زن می‌گوید: عنصر نرینه هم به مانند عنصر مادینه شامل چهار مرحله‌ی انکشاف است: نخست به صورت نیروی جسمانی ظاهر می‌گردد. دوم: دارای روحی مبتکر با قابلیت برنامه‌ریزی می‌شود. عنصر نرینه در مرحله سوم در قالب «گفتار» بروز می‌کند و به صورت کشیش یا استاد پدیدار می‌گردد. در چهارمین و بالاترین مرحله با تجسم اندیشه نمود می‌کند. در این مرحله، عنصر نرینه هم بمانند عنصر مادینه نقش میانجی را ایفا می‌کند و به زندگی مفهومی تازه می‌بخشد. (یونگ و دیگران، ۲۹۳: ۱۳۷۸)

با استفاده از سخن یونگ، می‌توان خصوصیات زیر را برای آنیموس مثبت در شخصیت فرنگیس برشمرد:

۱-۱. شجاعت: (نمود مرحله اول) او با شجاعت تمام با پدرش سخن می‌گوید و از او می‌خواهد که از کشتن شوهرش دست بردارد. وقتی افراسیاب به او اعتنایی نکرده و سیاوش را می‌کشد، او به آواز بلند افراسیاب را نفرین می‌کند:

به آواز بر جان افراسیاب همی کرد نفرین می‌ریخت آب

(فردوسی، ج ۳، ۱۵۴: ۱۳۷۳)

در داستان کیخسرو پس از اینکه گیو، کیخسرو را می‌یابد به سوی فرنگیس می‌روند، او شجاعانه ترک بر سر می‌نهد و همراه مردانی قهرمان به سوی ایران حرکت می‌کند.

۱-۲. خردمندی و قوه تشخیص: (نمود مرحله سوم) «آنیموس مثبت می‌تواند نقش هادی و راهنمای درونی را برای زن ایفا کند و به او تمرکز حواس و قوه تشخیص و برون‌نگری ببخشد. به تعبیر یونگ، اگر زن طبیعت عنصر نرینه اش را دریابد و به نفوذی که بر وی دارد دست یابد. در این صورت عنصر نرینه می‌تواند یک همراه درونی گرانقدر شود و او را به صفات مردانه‌ی خلاقیت، شجاعت، عینیت و خرد روحی آراسته کند. (یونگ و دیگران، ۲۹۲: ۱۳۷۸)

پیران، سپهسالار نامدار و تیز هوش افراسیاب، فرنگیس را دختری هنرمند و خردمند می‌داند:

به بالا ز سرو سهی برتر است ز مشک سیه بر سرش افسر است

هنرها و دانش ز اندازه بیش خرد را پرستار دارد به پیش

(فردوسی، ج ۳، ۹۵: ۱۳۷۳)

وقتی قاصد گرسیوز به نزدیک سیاوش می‌آید و او را از خشم سیاوش آگاه می‌کند، فرنگیس به سیاوش توصیه می‌کند که بر اسبی تندرو سوار شود و از سرزمین توران بیرون رود و جانش را نجات دهد که این از آینده‌نگری و تیز بینی فرنگیس حکایت می‌کند:

فرنگیس گفت ای خردمند شاه مکن هیچ گونه به ما در نگاه

یکی باره‌ی گامزن برنشین مباحش ایچ ایمن به توران زمین

تو را زنده خواهم که مانی به جای سر خویش گیر و کسی را مپای

(همان: ۱۴۰)

سیاوش به اندرز او گوش نداده و او را پالهنگ بر گردن و دست بسته به سیاوش گرد می‌برند تا که او را بکشند. وقتی فرنگیس آگاه می‌شود نزد پدر می‌رود و چنان سخنان حکیمانه‌ای به پدر می‌گوید که گویی از زبان حکیمی فاضل و خردمند گفته می‌شوند:

خروشان به سر بر همی ریخت به پیش پدر شد پر از درد و باک

خاک چرا کرد خواهی مرا خاکسار بدو گفت کای پرنهر شهریار

همی از بلندی نبینی نشیب
 که نپسندد این داور هور و ماه
 همی از جهان بر تو کرد آفرین
 چنان افسر و تخت و آن گاه را
 کنون زو چه دیدی که بردت ز راه
 که با تاج بر تخت ماند بسی
 که گیتی سپنج است با باد و دم

دلت را چرا بستی اندر فریب
 سر تاجداران مبر بی‌گناه
 سیاوش که بگذاشت ایران زمین
 بیازرد از بهر تو شاه را
 بیامد ترا کرد پشت و پناه
 نبرد سر تاجداران کسی
 مکن بی‌گناه بر تن من ستم
 (همان: ۱۵۱)

در میانه سفر، او نقش نگهبان را برای گیو و کیخسرو ایفا می‌کند:

نشسته فرنگیس بر پاس گاه
 فرنگیس زان جایگه بنگرید
 دوان شد بر گیو و آگاه کرد
 بدو گفت کای مرد با رنج خیز

به دیگر کران خفته بد گیو و شاه
 درفش سپهدار توران بدید
 بران خفتگان خواب کوتاه کرد
 که آمد ترا روزگار گریز
 (همان: ۲۱۷)

۳-۱. پاکدامنی: (نمود مرحله سوم) فرنگیس در تمام مدت زندگی به پاکدامنی و پارسایی مشهور بوده است و کیخسرو به این خصوصیت او افتخار می‌کند:

فراوان سخن گفت ز افراسیاب
 ز آوردن ماسدر پارسا
 مرا زی شبنان بی مایه داد

ز رنج تن خویش و از درد باب
 که با ما چه کرد آن بد پر جفا
 ز من کس ندانست نام و نژاد
 (همان، ج ۳: ۴)

۴-۱. شفاعت و میانجیگری: (نمود مرحله چهارم) وقتی گیو پیران را اسیر می‌کند و او را نزد کیخسرو می‌برد، پیران نیکی‌ها و رنج‌های خود را در نجات کیخسرو بیان می‌کند و از او می‌خواهد که وی را از دست اژدهایی همچون گیو نجات دهد. گیو منتظر فرمان شاه است که فرنگیس گریه کنان می‌خروشد:

به گیو آن زمان گفت کای سرفراز
 چنان دان که این پیر سر پهلوان
 پس از داور دادگر رهنمون
 ز بد مهر او پرده‌ی جان ماست

کشیدی بسی رنج راه دراز
 خردمند و راد است و روشن روان
 بدان کو رهانید ما را ز خون
 و زین کرده خویش زهارخواست
 (همان: ۲۲۲)

عنصر نرینه در پیشرفته‌ترین شکل خود زن را به تحولات روحی دوران خود پیوند می‌دهد و حتی سبب می‌شود بیش از مردان انگاره‌های خلاق را پذیرا شود و از همین رو در دوران گذشته در بسیاری از کشورها وظیفه‌ی پیشگویی آینده و اراده‌ی خداوند به عهده‌ی وی بود (یونگ و دیگران، ۲۹۳: ۱۳۷۸).

نیچه در کتاب زن یونانی از زبان تاسیتوس مورخ مشهور رومی می‌نویسد: «یونانیان باور دارند که نوعی حرمت و گونه‌ای علم غیب به زنان تفویض شده است و از این رو یونانیان بدون آنکه احساس حقارت کنند از مشورت با زنان و شنیدن پاسخ‌های آنها بهره می‌برند.» (نیچه، ۵: ۱۳۸۷)

۵-۱. رازداری: (نمود مرحله دوم) فرنگیس در مدت زندگی مشترک با سیاوش، همواره امین و راز نگه‌دار اوست. به همین خاطر سیاوش به او اعتماد کامل دارد و همه رازها و پیشگویی‌های خود را به راحتی با او در میان می‌گذارد

و با او مشاوره می‌کند. سیاوش پیشگویی و راز تولد کیخسرو و آینده او را به فرنگیس می‌گوید:

سیاوش بدو گفت کان خواب من	به جا آمد و تیره شد آب من
ترا پنج ماه هست ز آبستنی	از این نامور گر بود رستنی
درخت تو گر نر بیار آورد	یکی نامور شهریار آورد
سرافراز کیخسروش نام کن	به غم خوردن او دل آرام کن

(فردوسی، ج ۳، ۱۴۰:۱۳۷۹)

زمانی که بدگویی گرسیوز از سیاوش، باعث خشم افراسیاب می‌گردد، سیاوش فرنگیس را محرم اسرار خود می‌داند:

سیاوش به پرده درآمد به درد	به تن لرز لرزان و رخساره زرد
فرنگیس گفت ای گو شیرچنگ	چه بودت که دیگر شدستی به رنگ
چنین داد پاسخ که ای خو بروی	به توران زمین شد مرا آب روی
بدین سان که گفتار گرسیوزست	ز پرگار بهره مرا مرکزست

(همان: ۱۳۹)

۶-۱. وفاداری: (نمود مرحله چهارم) «فرنگیس یکی از رنج کشیده ترین زنان ادبیات فارسی است، شوهرش که در میان همه مردان زمان خود بی نظیر است، به دست پدرش کشته می‌شود او با پسرش کیخسرو، سالها دربدر می‌شود و همراه او به ایران فرار می‌کند و سالهای سال شاهد لشکرکشی ایرانیان به کشور پدرش است و سرانجام همه خانواده پدرش کشته یا آواره و اسیر می‌شوند. او در تمام این مدت به خاطرهای شوهرش وفاداری ماند و با ایرانیان در کین خواهی سیاوش همدلی و همدردی نشان می‌دهد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۳: ۱۲۶) این وفاداری فرنگیس نسبت به سیاوش نشان دهنده بعد دیگری از آنیموس مثبت شخصیت اوست: هنگامی که سیاوش مجروح را دست بسته و پالهنک بر گردن، به سوی سیاوشگرد می‌برند تا سر از تن او جداکنند، فرنگیس با صورتی خراشیده و خون آلود پیاده به نزد پدر می‌رود و از او می‌خواهد که از کشتن شوهرش دست بردارد:

فرنگیس بشنید رخ را بخت	میان را به زنار خونین بیست به
پیاده پیامد به نزدیک شاه	خون رنگ داده دو رخساره ماه

(فردوسی، ۱۳۷۳ ج ۳: ۱۵۱)

در آغوش کشیدن سر اسب سیاوش، پس از مدت ها که از مرگ او سپری شده بود، بیانگر مهر و وفایی است که این زن خردمند نیکو سرشت به شوهر پاک نهادش دارد. (همان: ۲۱۱)

۲. سودابه، آنیموس منفی (ویرانگر)

اگر زن نتواند با پدر به هر دلیلی ارتباط عاطفی متعادلی برقرار کند، آنیموس جنبه منفی خود را به نمایش می‌گذارد. «عنصر نرینه خصوصیات منفی چون خشونت، لگام گسیختگی، گرایش به پرچانگی، افکار و وسوسه های پنهانی شروانه دارد.» (یونگ و دیگران، ۱۳۷۸: ۲۸۸)

سودابه پس از شکست پدرش که شاه هاماوران بود، وارد زندگی کاوس شد. اوج حضور این شخصیت و رسوایی و بدنامی او در داستان سیاوش است. او به این شاهزاده‌ی جوان که خود نامادری او بود، دل باخت. (فردوسی، ج ۳، ۱۳۷۳: ۱۴) سودابه به مقتضای محل زندگی اش، هاماوران، که در حوزه کشورهای عربی امروزی قرار می‌گیرد، رابطه چندان متعادلی با پدر ندارد، زیرا روح مردانه او مورد غفلت قرار گرفته و دارای آنیموس منفی است و از طرفی آنیمای منفی کیکاوس و سیاوش هم به حساب می‌آید. هنگامی که قاصدی از طرف کاوس برای خواستگاری از سودابه نزد شاه هاماوران می‌رود، واکنش او جای تأمل دارد:

ز کاووس دادش فروان سلام
ازان پس بگفت آنچه بود از پیام

چو بشنید از شاه‌هاماوران دلش گشت پر درد و سر شد گران
غمی بد دل شاه‌هاماوران زهرگونه‌ای چاره جست اندران
(همان، ج ۲: ۱۳۲)

عدم وجود رابطه متعادل بین سودابه و پدر، آنجا نمایان می‌شود که خود سودابه هم با کاوس همداستان می‌گردد و او را از نقشه پدر آگاه می‌سازد:

بدانست سودابه رای پدر که با سور پرخاش دارد به سر
به کاوس کی گفت کاین رای نیست ترا خود به هاماوران جای نیست
ترا بی‌بهرانه به چنگ آورند نباید که با سور جنگ آورند
زهر منست این همه گفتگوی ترا زین شدن انده اید به روی
(همان، ج ۱۳۴: ۲)

سیاوش ناخرسندی خود از سودابه را این طور بیان می‌کند:

بدان مهربانی دل شهریار بسان درختی پر از برگ و بار
چو سودابه او را فریبده گشت تو گفستی که زهر گزاینده گشت
شبستان او گشت زندان من غمی شد دل و بخت خندان من
چنین رفت بر سر مرا روزگار که با مهر او آتش آورد بار
(همان: ۶۷)

با توجه به ابیات فوق، سودابه، همان آنیمای مخرب کیکاوس است که بر او تأثیر گذاشته و نابخردی هایش را سبب می‌شود. از جمله خصوصیات کاوس در شاهنامه، می‌توان به خود رایی، کینه توزی، غرور و تکبر اشاره کرد که نشان از پیوند او با آنیمای منفی دارد. در حالی که در سیاوش که فرزند اوست اثری از این صفات منفی نمی‌یابیم. به نظر یونگ تسخیر خودآگاهی فرد به سبب آنیمای فرد را متلون، بوالهوس، لجام‌گسیخته، بدخواه و مرموز می‌سازد و گاه به او حس ششمی شیطانی می‌دهد. (یونگ، ۱۳۶۸: ۷۶) همگی این خصوصیات در شاهنامه برای کاوس ذکر گردیده است. به عنوان نمونه، عدم ثبات رفتاری وی در وقایع گوناگون امری است که نویسندگان گذشته به آن اشاره نموده‌اند: «کاوس مصداق کاملی از تَلَوْن و تَذَبُّب احوال است، به قول معروف گاهی از سوراخ سوزن رد می‌شود و گاهی از دروازه نمی‌گذرد که این البته عیبی بر شاه است، زیرا باید شخصیتی استوار داشته باشد. به همین سان وضع مملکت تابع وضع اوست، خواه خوب، خواه بد.» (حمیدیان: ۲۵۸: ۱۳۷۲) در کتاب روضه الصفا آمده است: «کاوس پادشاهی بود که تلونی در طبیعت داشت. گاهی در کاری جزئی استقصا و مبالغه بسیار نمودی و بسیار بودی که در مهمات کلیه که طریق رعایت آن بر خردمندان واجب است مسلوک نداشتی.» (میرخواند: ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۶۶) بدخواهی و کینه توزی او هم در ندادن نوشدارو به رستم و نجات ندادن سهراب مشهود است. او در جواب گودرز که برای گرفتن نوشدارو آمده است، می‌گوید:

بدوگفت کاوس کز انجمن اگر زنده ماند چنان پیلتن
شود پشت رستم به نیرو ترا هلاک آورد بی‌گمانی مرا
اگر یک زمان زو به من بد رسد نسازیم پاداش او جز به بد
کجا گنجد او در جهان فراخ بدان فر و آن برز و آن یال و شاخ
شنیدی که او گفت کاوس کیست گرو شهریارست پس طوس کیست
کجا باشد او پیش تخته به پای؟ کجا راند او زیر فر همای؟
(فردوسی: ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۴۲)

بوالهوسی کاوس نیز در لشکرکشی او به مازندران و هاماوران، که نتیجه‌ای جز ذلت و خواری برای او نداشت، نمایان می‌شود. «کیکاوس مظهر نفس پای بسته به امور دنیوی و شیفته تعلقات دنیای مادی است و هنگامی که وصف زیبایی های مازندران را می‌شنود، آرزوی تسخیر آنجا چنان وجودش را فرا می‌گیرد که اندرز های زال عقل نیز نمی‌تواند مانع لشکرکشی او شود. پیروی از نفس و غفلت از عقل سرانجام کیکاوس را یکسره اسیر نفس اماره می‌کند و به دست دیو سپید نفس اماره اسیر و کور می‌شود و در زندان سیاه ماده و ظلمت و دنیای خاکی در بند کشیده می‌شود. برای رهایی از این زندان و باز یافتن بینایی خود نیاز مند مرشد و پیروی رهبر و راه شناس است» (پورنامداریان: ۱۹۱: ۱۳۶۴) نفس اماره همان آنیمای منفی سودابه است که او را به بدی رهنمون می‌شود.

حس ششمی شیطانی کیکاوس در فریب خوردن او به وسیله دیوان هنگام لشکرکشی به مازندران و کشته شدن او شمر، وزیر خردمند کاوس، به دست وی قابل مشاهده است. زیرا بنا به روایت فردوسی، در هر دو واقعه دیوی در هیأت آدمی او را می‌فریبد. (فردوسی: ۱۳۷۳، ج ۱، ۱۳۱)

بنا بر این می‌توان دریافت که خود آگاهی و خرد کاوس به تسخیر آنیمای منفی او یعنی سودابه در آمده است و در یک کلام، کاوس برده و بنده‌ی زیبایی بی حد و حصر سودابه می‌گردد و همه چیزش و حتی آبرویش را از دست می‌دهد و شاید واژه سبک سر و خیره سر که اکثر نویسندگان برای کاوس به کار می‌برند مناسب ترین واژه برای او باشد. پس همان طور که سودابه آنیمای منفی روان کاوس است، کاوس هم آنیموس منفی روان سودابه است که وجود آنیموس منفی در سودابه، باعث به وجود آمدن صفات منفی زیر گردیده است:

۱-۲. تخیلات شهوانی: آنیموس بر خلاف آنیما کمتر به صورت تخیلات شهوانی بروز می‌کند. اما به علت شدت سرکوب عنصر نرینه در وجود سودابه، این نمود را هم در ماجرای سیاوش از او مشاهده می‌کنیم، وی سیاوش را به شبستان می‌آورد و او را در آغوش می‌کشد و بر گونه هایش بوسه می‌زند:

بیامد خرامان و بردش نماز
همی چشم و رویش ببوسید دیر
به بر درگرفتش زمانی دراز
نیامد ز دیدار آن شاه سیر
(همان، ج ۱: ۱۸)

«عنصر نرینه و مادینه همواره مستعد کشاندن رابطه به مبتذل ترین سطح خود و ایجاد فضایی نامطبوع و خشم آلوده هستند.» (یونگ و دیگران، ۲۹۳: ۱۳۷۸) بار دوم هم سودابه بدون از هیچ آزمی خواسته خود را مطرح می‌کند:

من اینک به پیش تو استاده‌ام
زمن هر چه خواهی همه کام تو
سرش تنگ بگرفت و یک بوسه داد
بهانه چه داری تو از عشق من
که تا من ترا دیده‌ام برده‌ام
همی روز روشن نبینم ز درد
کنون هفت سالست تا مهر من
یکی شاد کن در نهانی مرا
فزون زان که دادت جهاندار شاه
و گر سر بیچی ز فرمان من
کنم بر تو بر پادشاهی تباه
تن و جان شیرین تو را داده‌ام
برآرم نپیچم سر از دام تو
همانا که از شرم ناورد یاد
بیچی ز بالا و از عشق من
خروشمان و جوشمان و آزرده‌ام
برآنم که خورشید شد لاجورد
همی خون چکاند بدین چهر من
بخشای روز جوانی مرا
بیارایمت یاره و تاج و گاه
نیاید دلت سوی پیمان من
شود تیره بر روی تو چشم شاه

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۲)

زنی که اسیر جنبه های منفی آنیموس است معمولاً احساس می‌کند: «تنها چیزی که در دنیا می‌خواهم این است که دوستم بدارد و او مرا دوست ندارد». (یونگ و دیگران، ۲۸۵: ۱۳۷۸) «او»ی درون سودابه، در این مرحله، سیاوش است. کاوس با همه شیفتگی خود نسبت به سودابه، پس از عبور سیاوش از آتش، او را زنی بی شرم و بدکار می‌نامد.

(فردوسی، ج ۳، ۳۷:۱۳۷۳)

۲-۲. عشق و هوسبازی: اگر زنی وجه مثبت آنیموس را در خود شناسایی و کشف نکند در معرض ابتلا به فرافکنی خصوصیات این آرکی تایپ بر مردان واقعی بیرونی قرار خواهد گرفت. یعنی عاشق می‌شود شیفته و مسخ مردانی می‌گردند که اندکی شبیه به آن وجه خفته و پنهان وجودیشان است. در ماجرای خواستگاری کاوس از سودابه، پدر از دختر نظر خواهی می‌کند، او به طور صریح پاسخ پدر را می‌دهد:

بدو گفت سودابه زین چاره	ازو بهتر امروز غمخواره نیست
نیست کسی کاو بود شهریار	بروبوم خواهد همی از مهان
جهان ز پیوند با او چرایی دژم	کسی نشمرد شادمانی به غم

(همان، ج ۱۳۳: ۲)

۲-۳. خیانت به همسر: عشق سودابه به سیاوش، از نوع مخرب و ویرانگر است و از نمادهای بارز آنیموس منفی به حساب می‌آید. این عشق، او را به بدنام‌ترین شخصیت زن شاهنامه تبدیل می‌کند و باعث می‌شود که فردوسی زنانی چون او را این طور سرزنش کند:

همی خواست دیدن در راستی	ز کار زن آید همه کاستی
چو این داستان سر به سر بشنوی	به آید تو را گر به زن نگروی
به گیتی به جز پارسا زن مجوی	زن بد کنش خواری آرد بروی
زن و ازدها هر دو در خاک به	جهان پاک از این هر دو ناپاک به

(همان: ۳۴)

۲-۴. کینه‌توزی و دسیسه‌گری: زنی که آنیموس در او به شکل نادرستی فعال است، اغلب در ارتباطش با مردان دچار مشکل می‌شود. «هنگامی که زن نتواند از بند احساسات خود بگریزد، حسابگری، کینه‌توزی و دسیسه‌بازی در وی رشد می‌کند و از نظر روانی به جایی می‌رسد که ممکن است برای دیگران آرزوی مرگ بکند» (یونگ و دیگران، ۲۸۸:۱۳۷۸)

کینه‌توزی و حيله‌گری یکی از خصوصیات بارز سودابه است. او زنی را وادار می‌کند تا دارو بخورد و جنین‌های خود را سقط کند و آنگاه مدعی می‌شود که این بچه‌ها از آن او و از پشت شاه هستند و سیاوش باعث سقط آنها شده است. (فردوسی، ج ۳، ۱۹:۱۳۷۳)

سودابه زنی است که حاضر است سیاوش را به خاطر اینکه تسلیم عشق ناپاک او نشده بود، نابود سازد. هنگامی که سیاوش قصد عبور از آتش را دارد، آرزو می‌کند که در آتش بسوزد که نشان از کینه‌ی عمیق او دارد. (همان: ۳۵) پس از عبور سیاوش از آتش و محکوم شدن سودابه و صادر شدن فرمان قتل او توسط کاوس، با آنکه سیاوش جان او را از مرگ نجات می‌دهد، باز دست از بدگویی و نیرنگ بر نمی‌دارد و مدام شاه را نسبت به او بدبین می‌سازد:

دگر باره با شهریار جهان	همی جادوی ساخت اندر نهان
بدان تا شود با سیاوش بد	بدان سان که از گوهر او سزد
ز گفتار او شاه شد در گمان	نکرد ایچ بر کس پدید از مهان

(همان: ۳۹)

سودابه را در ادبیات غرب با فدر Phedre، زن تزه Thesee که به ناپسری خود هیپولیت عشق می‌ورزد، مقایسه کرده اند اما فدر پس از ناکامی در عشق هیپولیت کینه‌توزی نمی‌کند درحالی‌که «دلباختگی سودابه بیشتر به خواهش نزدیک است تا به عشق. سنگدل و غدار است و سیاوش را می‌خواهد تنها برای آن که از جوانی و رعنائی او برخوردار گردد. و به محض آنکه از دوستی او طمع می‌برد، کینه‌اش را در دل می‌گیرد و به نابودی اش کمر می‌بندد و او را به آسانی و با بی‌شرمی متهم می‌کند.» (اسلامی ندوشن، ۱۹۸:۱۳۶۳)

۵-۲. دروغ‌گویی و فریبکاری: دروغ‌های سودابه از آنجا شروع شد که به کاوس گفت سیاوش را به شبستان بفرست تا خواهرانش را ببیند. ولی مقصود او چیز دیگری بود:

بدو گفت کای شهریار سپاه	که چون تو ندیدست خورشید و ماه
نه اندر زمین کس چو فرزند تو	جهان شاد بادا به پیوند تو
فرستش به سوی شبستان خویش	بر خواهران و فغانستان خویش
همه روی پوشیدگان را ز مهر	پرازخون دلست و پراز آب چهر
نمازش برند و نثار آورند	درخت پرستش به بار آورند

(فردوسی، ج: ۱۵، ص: ۳)

آنگاه که سیاوش در شبستان خواهش او را نمی‌پذیرد و فریب او را نمی‌خورد، او در سیاوش می‌آویزد و لباسش پاره می‌شود، به دروغ سیاوش را متهم می‌کند:

چنین گفت کامد سیاوش به تخت	برآراست چنگ و برآویخت
که جز تو نخواهم کسی را ز بن	سخت جز اینت همی راند باید
که از تست جان و دلم پر ز مهر	سخن چه پرهیزی از من توای
بینداخت افسر ز مشکین سرم	خوب چهر چنین چاک شد جامه اندر برم

(همان: ۱۷)

وقتی از فریب سیاوش ناامید می‌شود، تلاش می‌کند تا کاوس را بفریبد. سودابه نزد زن جادو به دروغ هایش اذعان می‌کند و می‌گوید دارویی بخور و بچه‌ها را بیفکن تا دروغ‌های ما نزد کاوس ثابت نشود:

یکی دارویی ساز کاین بگکنی	تهی مانی و راز من نشکنی
مگر کاین همه بند و چندین دروغ	بدین بچگان تو باشد فروغ
به کاوس گویم که این از من اند	چنین کشته بر دست اهریمن اند

(همان: ۱۹)

«پیراهن دریدن و گیسو کردن و خروشیدنش بیشتر به نوحه‌گری زنی دلاله شبیه است تا به رفتار یک شاهبانو» (اسلامی ندوشن، ۱۹۸: ۱۳۶۳) سرانجام او موفق می‌شود کاوس را اغوا کرده و سیاوش را از میان بردارد و موجبات جنگ بزرگ ایران و توران را فراهم کند.

نتیجه‌گیری: www.anjomanfarsi.ir

در روان‌انسان همواره بین جنبه‌های مثبت و منفی کشمکش و تقابل وجود دارد که قهرمان باید آن را بشناسد و بخش مخرب آن را تحت فرمان درآورد و بخش سازنده را تقویت کند. کهن‌الگوها که بخشی از روان ناخودآگاه را تشکیل می‌دهند، می‌توانند بر روی ذهن انسان کنشی خلاق و سازنده یا برعکس ویران‌کننده داشته باشند. فون فرانتس، از همکاران یونگ، می‌گوید: «کهن‌الگوها نفوذ قابل توجهی روی فرد دارند و هیجان‌ات و چشم‌اندازهای معنوی و روانی وی را شکل می‌دهند و بر روی مناسبات او با دیگران و بدینسان بر روی تمام سرنوشتش تأثیر می‌گذارند.» (یونگ و دیگران، ۴۷۹: ۱۳۷۸) کهن‌الگوها زمانی که پندارهای تازه را موجب شوند، خلاق و هنگامی که همین پندارها با عنصر خودآگاه ذهن مورد پیش‌دوری قرار بگیرند، نقشی ویرانگر خواهند داشت. بر این اساس، آنیموس به عنوان یکی از مهمترین کهن‌الگوها، عاملی موثر و تعیین‌کننده در شکل‌گیری دو شخصیت مورد بحث بوده است.

فرنگیس که می‌توان او را شجاع‌ترین زن شاهنامه نامید، با داشتن صفاتی چون پاکدامنی، وفاداری، خردمندی و رازداری نمونه بارز آنیموس مثبت در شاهنامه فردوسی به شمار می‌آید. زندگی او سرشار از خلاقیت و زاینده‌گی

است که نمود بارز آن، زاییدن کیخسرو پادشاه آرمانی ایران زمین است. طبق روند معمول شاهنامه، «زنان یا پهلوانان را در میدان‌های نبرد و دیگر سختی‌ها یاری می‌کنند و یا مادرانی هوشیارند که در تربیت فرزندان خویش با دانشمندی و شکیبایی بسیار کوشش می‌نمایند و آن کرشمه‌ها و غنج و دلال‌هایی که عشاق دلباخته را در منظومه‌های عاشقانه از خود بی‌خبر می‌کند و گاهی به رسوایی و انگشت‌نمایی می‌زند، کمتر دیده می‌شود.» (صورتگر، ۱۳۴۵:۷) فرنگیس هم از این امر مستثنی نیست. به همین دلیل اگر سراسر داستان سیاوش را بگردیم اثری از تندی اظهار عشق و رسوایی ناشی از آن، در فرنگیس دیده نمی‌شود و داستان سودابه و عشقش به سیاوش تنها موردی است که موجب بدنامی زنان در شاهنامه گردیده است. به طوری که فردوسی بعد کشته شدن سیاوش به خاطر بدکنش بودن سودابه، جنس زن را نکوهش می‌کند:

کسی کو بود مهتر انجمن کفن بهتر او را ز فرمان زن
سیاوش به گفتار زن شد به باد خجسته زنی کو ز مادر نژاد
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱:۱۷۱)

این دو بیت که بعضی به غلط دال بر زن ستیز بودن فردوسی می‌دانند، نشان دهنده نهایت خشم فردوسی نسبت به سودابه است. سودابه به سبب عنصر مادینه منفی اش، خصوصیاتش چون شهوت رانی، هوسبازی، دسیسه و حيله گری و... دارد و در شاهنامه به عنوان زنی اهریمنی شناخته می‌شود. بنا بر این اثری از سازندگی و زاینده‌گی در وی نیست در مقابل به دلیل اینکه، عامل و باعث قتل سیاوش است، نقش یک ویرانگر را ایفا می‌کند. «نگاهی به منش و کنش سودابه، بی‌درنگ جهی و پتیارگی و زدارکامگی او را دریاری رسانی به اهریمن برای تباہ کردن اشون مرد و برآشفتن همه آفرینش به یاد ما می‌آورد... جهی یا جھیکا در اوستا و جہ در پهلوی به معنی زن فرومایه و روسپی نام دختر اهریمن است که نماد مرد کامگی پلید و ناپارسایانه به شمار می‌آید و در پتیاره کرداری و آفرینش آشوبی برترین مینوی ستیهنده است» (دوستخواه، ۱۳۸۵ ص ۱۸۵ و ۲۱۵)

دانشگاه هرمزگان

انجمن علمی زبان ادبیات فارسی

فهرست منابع:

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۳) *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، انتشارات یزدان، تهران، چاپ چهارم
- ۲- انوشه، حسن (۱۳۷۶) *فرهنگ نام‌های ادب فارسی*، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول
- ۳- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴)، *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۴- حمیدیان، سعید (۱۳۷۲)، *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، چاپ اول، تهران: مرکز.
- ۵- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۵) *اوستا، گزارش و پژوهش چاپ دهم*، تهران، نشر مروارید.
- ۶- صورتگر، لطفعلی (۱۳۴۵) *منظومه‌های غنایی ایران*.
- ۷- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹) *شاهنامه*، متن انتقادی از روی چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران نشر قطره، چاپ پنجم
- ۸- فیست جس و جی فیست گریگوری، (۱۳۹۰) *نظریه‌های شخصیت*، مترجم یحیی سیدمحمدی تهران: نشر روان)
- ۹- میرخواند، محمدبن خاوند شاه بن محمود، (۱۳۸۰)، *تاریخ روضه الصفا*، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- ۱۰- نیچه فریدریش ویلهلم (۱۳۸۷)، *زن یونانی*، ترجمه‌ی عبدالحسین پیروز، تهران، رخ مهتاب،
- ۱۱- یونگ، کارل گوستاو؛ (۱۳۶۸) *چهار صورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد آستان قدس رضوی
- ۱۲- یونگ، کارل گوستاو و دیگران؛ (۱۳۷۸) *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه محمود سلطانی، تهران، جامی، چاپ دوم

مقاله:

۱- ترابی، علی اکبر، *مجله آدینه*، دی ماه ۱۳۶۹ صص ۷۶-۷۴

Animus in the Character of An Investigation into Positive Farangis and Negative Animus in the Character of Sudabeh within Young's Analytical Psychology

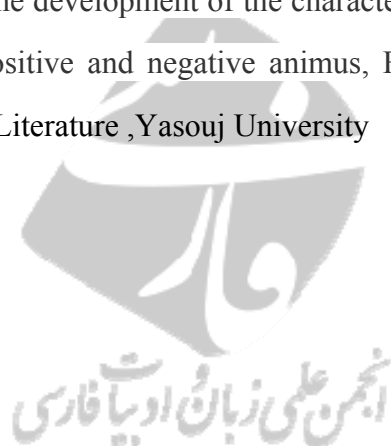
Dr. Mohammad Hossien Nikdarasl*
Dara Ahmaiani**

The Shahname of Ferdowsi is among the most valuable sources for interdisciplinary studies. It is possible to look upon this book from different research perspectives. This emanates from the in-depth look that Ferdosi casts at the ins and outs of lives of champions, characters and myths in Shahnameh. In addition, the expansion of knowledge, for example in the realm of psychology, has allowed us to have a fresh approach to the study of mysterious old stories and mythologies. These archetypes are conceptions which include the collective unconsciousness of the individual. The scrutiny of these archetypes is a way of critically examining the literary texts and artistic works. Animus is one such pattern in Young's characterization, which is indicative of the manly nature of women's psyche. It could be either destructive or constructive. In the present article, making use of Young's theory, an attempt is made to scrutinize the role of positive and negative animus in the development of the character of two women (i. e., Sudabeh and Farangis)

Key words: collective unconsciousness, archetype, positive and negative animus, Farangis, Sudabeh

*Assistant Professor, Department of Persian Language Literature, Yasouj University

** M. A. Graduate of Persian Literature



هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir